

دکتر فرد پاتنم، مزامیر، سخنرانی ۴

فرد پاتنم و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این چهارمین و آخرین ارائه دکتر فرد پاتنم در مورد کتاب مزامیر است. دکتر پاتنم

به جلسه چهارم خوش آمدید. می‌خواهم خیلی خلاصه به چیزی که در پایان جلسه سوم نیمه‌کاره رها کردم برگردم. و آن سوال تعدادی از مزامیر است که برای مسیحیان بسیار نگران‌کننده است. وقتی در یک کلیسای بزرگ در فیلادلفیا بودم، هر سه سال یکبار مزامیر را با مسئولیت می‌خواندیم.

و یک بار اتفاقی متوجه شدم که همینطور که داشتیم می‌خواندیم، به جایی رسیدیم که باید مزمور ۱۳۷ را می‌خواندیم و آن را نادیده گرفتیم. و من پیش منشی کلیسا رفتم و گفتم، چرا آن را نادیده گرفتیم؟ و او گفت، خب، می‌دانید، ما بعد از خواندن مزمور، سرود گلوریا پاتری را می‌خوانیم. و من فکر نمی‌کردم که باید بگویم، چقدر خوشا به حال کسی که بچه‌هایتان را می‌گیرد و به صخره می‌زند.

جلال بر پدر و پسر و روح القدس. خب، نمی‌خواستم بحث طولانی با او داشته باشم، اما فکر می‌کنم این، نوعی پاسخ مسیحیان به مزامیر است که از خدا می‌خواهند کارهای بسیار زشتی با دشمنانشان انجام دهد، مانند مزمور ۳۵، که از خداوند می‌خواهد نیزه و تبر جنگی را برای مقابله با کسانی که مزمورنویس را تعقیب می‌کنند، آماده کند یا اینکه فرشته خداوند آنها را به پیش براند تا راهشان تاریک و لغزنده شود و خداوند اساساً آنها را نابود کند. و بنابراین، ما می‌گوییم، در دنیا چه؟ چگونه می‌توانیم این چیزها را دعا کنیم؟ خب، پاسخ‌های زیادی به این موضوع داده شده است.

بعضی‌ها گفته‌اند، افراد خیلی مشهور گفته‌اند که اینها فرعی از مسیحیت هستند، مسیحیان نباید از آنها استفاده کنند. آنها بیان دوران اولیه معنویت هستند. سی. اس. لوئیس یکی از کسانی بود که این را گفت.

دیگران گفته‌اند، خب، اینها واقعاً بازتاب‌هایی از نوعی دنیای جادویی هستند که در آن به جادوگری اعتقاد داشتند و کلمات قدرت دارند و قرار است بر دشمنانشان تأثیر بگذارند. خب، فارغ از همه اینها، این یک سوال معتبر است. اگر کتاب مقدس سودآور و خوب و مفید است، برای ما مفید است، یا شاید به عبارت بهتر، اگر برای خدا مفید است، ابزاری است که او در ما استفاده کند، با مزامیرهایی که خواستار نابودی دشمنان ما یا مزامیرنویس، دشمنان شاعر، هستند چه کنیم؟ خب، بگذارید چند تا، سعی کنم خیلی سریع این کار را انجام دهم، چند پیشنهاد سریع.

اولاً، من فکر می‌کنم این نوع دعاها برای نابودی دشمنان فقط در مزامیر یافت نمی‌شوند. آنها در بسیاری از متون کتاب مقدس، از جمله حتی خود مسیح، متی ۷:۲۳، یافت می‌شوند. او خواهد گفت، ای بدکاران، از من دور شوید، من هرگز شما را نشناختم. یعنی، او آنها را به جهنم خواهد فرستاد.

در نوشته‌های رسولان و پولس، بخش‌هایی وجود دارد که او قطعاً می‌گوید که لعنت بر آنها باد. حتی در دهان ارواح در بهشت، زیر محراب در مکاشفه ۶، آنها از خدا می‌پرسند، چقدر طول می‌کشد تا انتقام خون ما را بگیری؟ و آنها آنجا هستند، آنها در بهشت هستند، باید کامل باشند، درست است؟ خب، اگر آنها کامل هستند، آنها فریاد انتقام سر می‌دهند. این باید تقریباً مشکل بزرگتری نسبت به وجود نفرین‌ها در مزامیر ایجاد کند.

من فکر می‌کنم این نشان می‌دهد که اول از همه، این ایده دعا به درگاه خدا برای انتقام یا مجازات دشمنانمان، از نظر کتاب مقدس فراگیر است. این ایده در همه جای کتاب مقدس وجود دارد. ما حتی آن را

در دعای ربانی نیز می‌یابیم، زیرا آمدن پادشاهی خداوند شامل نابودی کسانی خواهد بود که جزئی از آن پادشاهی نیستند.

این مفهومی است که کنار گذاشتن آن بسیار دشوار است. اجازه دهید چند دلیل یا راه برای فکر کردن به این موضوع پیشنهاد کنم. یکی از آنها این است که سی. اس. لوئیس، اگرچه او گفته است که اینها بیاناتی از یک اخلاق غیرمسیحی هستند، اما همچنین گفته است که آنها به ما نشان می‌دهند که شاعران کتاب مقدس شر را بسیار جدی‌تر از آنچه ما معمولاً فکر می‌کنیم، گرفته‌اند.

برخی از بدی‌ها وجود دارند که ما برای کسی که به آنها ایمان آورده دعا نمی‌کنیم، فقط برای نابودی خود بدی دعا می‌کنیم. من فکر می‌کنم در این روزگار، باید این را به خاطر داشته باشیم. وقتی شعار جامعه ما این است، که همه چیز به یک اندازه معتبر است و هیچ درست یا غلط واقعی وجود ندارد، این مزامیر می‌گویند، نه، غلط وجود دارد.

و وقتی اشتباه است، آنقدر اشتباه است که محکوم به فنا و فقط شایسته‌ی نابودی است. نکته‌ی دوم این است که در هیچ یک از این موارد، خب، یک استثنا وجود دارد، مزمور ۴۱:۱۱، اما در تمام مزامیر به اصطلاح نفرین‌شده‌ی دیگر، مزمورنویس هرگز برای خودش قدرت یا توانایی شکست دشمنانش یا اینکه خدا به او کمک کند تا کاری با آنها انجام دهد را درخواست نمی‌کند. بله، او دعا می‌کند، اما سپس نتایج را به خدا واگذار می‌کند.

و در هر یک از این موارد، همانطور که قبلاً دیدیم، مزامیر با این ابراز اطمینان و وعده‌ای مبنی بر اینکه آنها نذر خود را انجام خواهند داد یا خداوند را در اجتماع یا چیز دیگری ستایش خواهند کرد، پایان می‌یابد. نکته‌ی سومى که باید در نظر گرفت این است که وقتی خداوند ابراهیم را فرا می‌خواند، می‌گوید کسانی را که با ابراهیم رفتار بی‌اهمیتی دارند یا به او توهین می‌کنند، نفرین خواهد کرد. در مزامیر نفرین‌شده، دشمنان مزامیرنویس کسانی هستند که به مزامیرنویس حمله می‌کنند.

در هر مورد، مزمورنویس بر بی‌گناهی خود تأکید می‌کند و می‌گوید: «آنها بی‌جهت به من حمله می‌کنند. در واقع، آنها بی‌جهت به من حمله می‌کنند. آنها از من چیزهایی می‌پرسند که من نمی‌دانم».

و این نتیجه‌ی نفرین عهدی است که کسانی که مرتکب بدی می‌شوند، با شرارتی که مرتکب شده‌اند، روبرو خواهند شد. و نفرین‌هایی که مزمورنویس یا در واقع نفرین نیستند، دعا‌هایی برای داوری هستند، که مزمورنویس به خدا تقدیم می‌کند، درخواست‌هایی هستند که خدا به شخصیت خود وفادار باشد و آرمان آنچه درست است را حفظ کند. زیرا خدا، در میان بسیاری از چیزهای دیگر، یک قاضی است.

همچنین، وقتی به تعدادی از این موارد نگاه می‌کنیم، در حال حاضر به طور خاص به مزمور ۳۵ فکر می‌کنم. در آن آمده است: «شاهدان بدخواه برمی‌خیزند و از من درباره چیزهایی که نمی‌دانم می‌پرسند. آنها به جای «خوبی، بدی می‌کنند».

و او می‌گوید که آنها بی‌جهت به من تهمت می‌زنند. تثنیه ۱۹ حکم بسیار جالبی دارد. در تثنیه ۱۹، در پایان فصل، این را می‌خوانیم.

اگر کسی برادر خود را به جرم یا گناهی که مرتکب نشده متهم کند، آنگاه متهم کننده مجازاتی متناسب با آن جرم دریافت خواهد کرد. این افراد علیه شاعر اتهاماتی وارد می‌کنند. در هر مورد، در تمام این مزامیر، نوعی اتهام شفاهی وجود دارد.

چه در شعر بشنویم چه نشنویم، اتهامی وجود دارد. دارند او را متهم می کنند. او می گوید، دارند به دروغ او را متهم می کنند.

عهد می گوید که شاهدان دروغین، در صورت ارتکاب جرم، مجازاتی را که گناهکاران متحمل می شوند، دریافت می کنند. بنابراین، او فقط به خداوند می گوید، به عهد خود پایبند باش. جالب است که او حتی سعی نمی کند خودش این کار را انجام دهد.

او از آنها شکایت نمی کند. او فقط می گوید، پروردگارا، به کلام خود وفادار باش. بنابراین فکر می کنم هنگام خواندن نفرین های مزامیر، این فراخوان ها برای داوری، باید به یاد داشته باشیم که آنها توسل به خدا به عنوان یک قاضی عادل هستند.

خدا تغییر نمی کند، ماهیت عدالت او تغییر نمی کند، و نه رابطه ای که با قوم خود یا رابطه اش با شیران دارد. آیا قوم خدا می توانند این دعاها را بخوانند؟ من خودم این سوال را بسیار دشوار می دانم زیرا آنقدر چیزهای زیادی وجود دارد، اغلب وقتی وسوسه می شوم که آنها را بخوانم، آنقدر از تجربیات خودم با من، آمیخته شده است که می خواهم انتقام بگیرم یا چیزی برای اشتباهی که تصور می کردم انجام شده است بخوام. اما به نظر می رسد که آنها صرفاً به این دلیل که بخشی از کتاب مقدس هستند، مناسب به نظر می رسند.

ما آنها را نادیده نمی گیریم یا از آنها دور نمی شویم. در عوض، گاهی اوقات می گوئیم، بله، خدایا، دعا کردن در مورد این چیزها مناسب است زیرا فقط تو می توانی عدالتی را که باید اجرا شود، برقرار کنی. می خواهم به یک سوال اصلی دیگر در مورد اشعار کتاب مقدس پردازم و سپس خیلی مختصر به مزمور ۱ نگاهی بیندازم. این همان سوالی است که فکر می کنم قبلاً در سخنرانی دوم در مورد تصاویر به آن اشاره کردم.

با این تصاویر چه کنیم؟ اجازه دهید چند آیه برای شما بخوانم. مزمور ۱۸ آیه ۲، خداوند صخره من و دژ من و رهاونده من است. خدای من صخره من است که در او پناه می برم، سپر من و شاخ نجات من، دژ محکم من.

گوش خود را به من بسپار، این مزمور ۳۱ آیات ۲ و ۳ است. زود مرا نجات بده، صخره ای محکم برای من باش، دژی برای نجات من، زیرا تو صخره و دژ من هستی. آیا داوود صخره ها را می پرستد؟ احتمالاً نه. این او را سنگ شناس می کند.

ما واقعاً چیز زیادی از این دست در کتاب مقدس نداریم که مورد ستایش قرار گرفته باشد. داوود مطمئناً هرگز به دلیل پرستش سنگ سنگسار نشد. بابت جناس کلام ببخشید.

خب، اینجا چه اتفاقی دارد می افتد؟ خب، همه ما به طور شهودی می دانیم وقتی کسی از یک استعاره استفاده می کند. مثلاً کسی می گوید، امروز حالت چطور است؟ اوه، خیلی خسته ام. یا خیلی خسته ام.

یا فقط می توانستم گریه کنم. خب، شاید فقط می توانستی گریه کنی، اما اگر به این سوال جواب بدهی، نمرده ای. اگر پشتت شلاق نخورده باشد، احتمالاً کتک هم نخورده ای.

بنابراین، ما فقط آن چیزها را پردازش می کنیم بدون اینکه حتی متوجه شویم که از تصاویر استفاده می کنیم از چیزی به نام استعاره استفاده می کنیم. دلیل اینکه این کار را انجام می دهیم این است که ذهن ما برای برخی چیزها، دست و پنجه نرم کردن با چیزهایی که نمی توانند، چیزهایی که اضافی هستند، خارج از حواس ما، یعنی ما نمی توانیم آنها را لمس کنیم، چالش برانگیز است.

خب، چطور می‌توانیم درباره حقیقت صحبت کنیم؟ چطور می‌توانیم درباره خوبی صحبت کنیم؟ خب، صحبت کردن درباره چیزی که انتزاعی است خیلی سخت است. و خیلی زود اگر سوالی پرسید، خوبی یعنی چه؟ این را در یک مکالمه امتحان کنید. خیلی زود به این نتیجه خواهید رسید که آیا این عمل خوب است؟ یا این عمل بد است؟ یا این اثر هنری خوب است؟ یا خیلی سریع ملموس می‌شود زیرا ما در دست و پنجه نرم کردن با چیزهایی که نمی‌توانیم لمس کنیم یا ببینیم مشکل داریم.

خب، یکی از چیزهایی که ما نمی‌توانیم لمس کنیم یا ببینیم، خود خداست. و بنابراین کتاب مقدس از تصاویر بسیار بسیار زیاد برای خدا استفاده می‌کند. و حتی در مزمور ۱۸ آیه دوم، ما این، همه این تصاویر را داریم، یک صخره، یک قلعه، یک نجات‌دهنده، یک صخره، یک پناهگاه، یک سپر، یک شاخ نجات، و دژ من.

خدای من، این لیست خرید است یا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ خب، این یک راه خیلی کوتاه و امیدوارم آسان برای فکر کردن به تصاویر است. ما می‌توانیم از استعاره‌ها برای درک چیزهایی که نمی‌توانیم به صورت فیزیکی درک کنیم یا ببینیم استفاده کنیم، زیرا در زیر استفاده ما از استعاره‌هایی مانند سنگ و قلعه و صخره، یک استعاره بنیادی وجود دارد که بسیار بزرگتر است و همه آن چیزهایی را که می‌توانیم استعاره‌های ادبی روی سطح بنامیم، در بر می‌گیرد، یعنی چیزهایی که در متن هستند. خب، این چه نوع صخره‌ای است؟ خب، ترجمه شما ممکن است بگوید سنگ.

. این سنگ را نمی‌توان بلند کرد، جابجا کرد، حمل کرد یا با بولدوزر صاف کرد. شاید قابل انفجار باشد. شاید بتوانید آن را با دینامیت منفجر کنید، اما نمی‌توانید هیچ کاری با آن انجام دهید.

در عوض، جای خیلی بلندی است. اگر تا به حال عکس‌های طومارهای دریای مرده را دیده باشید و ببینید که آن وادی‌ها چقدر شیب‌دار هستند، آن دره‌ها، خب، این چیزی است که داوود در موردش صحبت می‌کند. اگر بالای یکی از آنها باشید، در امان هستید.

وقتی داوود کوزه آب و نیزه را از شائول دزدید، نوشته شده که او از جاده عبور کرد و سپس او و شائول مدام با هم داد و فریاد می‌کردند. و آدم فکر می‌کند، یک لحظه صبر کنید، اگر آنها در فاصله فریاد زدن هستند، چرا شائول فقط یک گروه کوچک از مردان را نمی‌فرستد تا مخفیانه به داوود برسند؟ چون اگر به آن تصاویر از بیابان یهودیه، جایی که داوود بود، نگاه کنید، می‌بینید که او مجبور بود مردانی را از دور تا دور این دره طولانی و شیب‌دار بفرستد. دیوارهای دره برای بالا رفتن خیلی شیب‌دار هستند.

تنها راهی که آنها می‌توانستند وارد غارهایی شوند که طومارهای دریای مرده در آنها پیدا شده بود، طناب‌هایی از بالا بود. آنها نمی‌توانستند بالا بروند. شما نمی‌توانستید بالا بروید.

و مطمئناً اگر یک کمان و چند تیر و یک نیزه و یک شمشیر و یک سپر حمل کنی، نمی‌توانی بالا بروی. هرگز موفق نخواهی شد. فقط چند سنگ را به سمت می‌غلطانند و این پایان کار خواهد بود.

خب، داوود بالای این صخره است. او کاملاً در امان است. شائول نمی‌تواند به او برسد.

او به اندازه کافی دور است که یک نیزه، که برد نسبتاً کوتاهی دارد زیرا سلاح نسبتاً سنگینی وجود دارد، نیزه نمی‌تواند به آن برسد. و شب است، بنابراین هیچ کس نمی‌تواند به هر حال شلیک کند یا پرتاب کند. بنابراین، او لازم نیست نگران باشد.

و بعد می گوید وقتی شائول سعی کرد او را بگیرد، داوود و افرادش فرار کردند. آنها فقط به سمت صخره دیگری رفتند. خب، این چیزی است که او در موردش صحبت می کند.

و همین موضوع وقتی او درباره یک دژ صحبت می کند. این یک دژ است. در واقع یک دژ به معنای قلعه، مثلاً قلعه صلیبی، نیست.

اینجا یک مکان مستحکم است، جایی که یک مکان دفاعی طبیعی است که ساخته شده است. شاید سنگ‌هایی برای پر کردن ترک‌ها یا، می دانید، یک گذرگاه وجود داشته است. سطح حفاظتی آن برای استفاده از زبان نظامی افزایش یافته است.

بنابراین اکنون این یک پناهگاه واقعی است، که در واقع همان چیزی است که او می گوید، خدای من صخره من است که در او پناه می برم. نوع دیگری از صخره. این بار ما در مورد یک صخره صحبت می کنیم.

و اگر بالای صخره باشید، هیچ کس دنبالتان نخواهد آمد. نمی توانند به شما برسند. و حتی اگر پشت یک سپر باشید، در امان هستید.

فقط وقتی جلوی سپر یا کنار سپر هستید یا سپردارتان سپر را زمین می گذارد، آن موقع است که به دردمر می افتید. یا اگر خیلی قهقروان باشید و سرتان مثل جالوت بالا باشد، باز هم به دردمر می افتید.

و خدا همچنین، او می گوید، دژ من، قلعه من است، بعضی ترجمه‌ها ممکن است بگویند. خب، می بینید چیزی که همه اینها مشترک دارند این ایده واقعاً جالب است که خدا یک مکان امن است. حالا ما حتی می توانیم بگوییم خدا مکان امن یا امن ترین مکان یا چیزی شبیه به آن است.

اما می بینید، این مثل یک پایه است. و چون این درست است، به خاطر خدا، می توانیم خدا را به عنوان یک مکان امن تصور کنیم. حالا، ناگهان، داوود می تواند از هر کلمه‌ای که به معنای یک مکان امن است، یک صخره، یک پرتگاه، یک قلعه، یک دژ، مهم نیست، حتی یک سپر، استفاده کند.

در واقع، ما همان تصویر، بسیار متفاوت، اما همان استعاره بنیادی را در مزمور ۱۳۱ می یابیم، زمانی که مزمورنویس درباره تبدیل شدن به کودکی از شیر گرفته شده که روی دامان مادرش نشسته است، صحبت می کند. آنجا جای امنی است. دامان مادر چیست؟ ما فکر می کنیم یک کودک از شیر گرفته شده، چرا یک کودک از شیر گرفته شده؟ چون کودک شیر می خواهد.

نه، از شیر گرفته شده، به شیر نیازی ندارد. آنجا نه برای غذا، بلکه برای آسایش یا محافظت یا در آغوش گرفتن یا هر چیز دیگری است. آنجا بودن نیست، همان تصویر بنیادی است.

بنابراین، وقتی به استعاره‌ها نگاه می کنیم، می خواهیم از خودمان پرسیم، چه چیزی در زیر این نهفته است؟ ببینید، برای مدت طولانی، تصور استعاره‌ها با این اصطلاحات رایج بود. خدا صخره من است. خدا چگونه مانند یک صخره است؟ خب، اول از همه، باید بدانم در مورد چه نوع صخره‌ای صحبت می کنیم.

و بعد چطور خدا مثل آن سنگ است؟ قابل اعتماد، ایمن، قابل اتکا و غیره. خب، همه این چیزها درست هستند. اما می بینید، وقتی شروع به تفکر در قالب استعاره‌های بنیادی می کنیم، چه اتفاقی می افتد، این است که حالا می بینیم همه این گزاره‌های منفرد، اصلاً گزاره‌های منفرد نیستند.

آنها شاخه‌های یک درخت هستند که از ریشه بیرون آمده‌اند و ریشه چیزی است که کل آن را در کنار هم نگه می‌دارد. آنها داستان‌های یک آسمان‌خراش با سطوح مختلف هستند. اما استعاره، پایه، این پایه است.

من قبلاً در فیلادلفیا تماشا می‌کردم که داشتند برخی از بلندترین آسمان‌خراش‌ها را می‌سازند، همان‌هایی که الان بلندترین آسمان‌خراش‌ها هستند. و شگفت‌انگیز بود که چقدر مجبور بودند پایین ساختمان بسازند و چند صد و صد و صدها از این کامیون‌های بتی غول‌پیکر پایین می‌رفتند و بتن خود را می‌ریختند و بعد برای بتن بیشتر به بالا برمی‌گشتند. این یک صفوف بی‌پایان بود.

خب، اگر چنین پایه‌ای داشته باشید، می‌توانید تقریباً هر چیزی را روی آن بسازید. و این اتفاقی است که می‌افتد. ما این ایده را داریم که خدا یک مکان است.

برای ما خیلی عجیب است، چون در فرهنگ ما، البته، خدا را به عنوان یک شخص تصور می‌کنیم. اما به دوران کتاب مقدس فکر کنید. شما هرگز نمی‌دانستید که چه زمانی ممکن است عملی‌ها از تپه عبور کنند و به خانه شما حمله کنند و شما را نابود کنند یا هر آنچه دارید را از بین ببرند و شما و خانواده‌تان را به بردگی ببرند.

شما هرگز نمی‌دانستید که اعراب یا قبایل شرقی یا عمونیان یا موآبیان یا هر کس دیگری چه زمانی ممکن است از راه برسند. بنابراین، مکان‌های امن برای آنها بسیار مهم و حیاتی بودند. اما برای ما، به خصوص در ایالات متحده، چندان حیاتی نیستند، ما در شهرهای مستحکم زندگی نمی‌کنیم.

در واقع، ما حتی در هیچ کجا دیوار شهر نداریم، به جز فکر می‌کنم تنها دیوار شهر در آمریکای شمالی، شهر کبک است. حداقل این تنها دیواری است که من می‌شناسم. و این فقط بخش قدیمی آن است، زمانی که یک قلعه فرانسوی بود.

خب، پس استعاره چیزی است که ما باید نه تنها از نظر معنای کلمات، بلکه از نظر معنای احتمالی آن در فرهنگ آنها نیز به آن فکر کنیم. و سپس چه چیزی زیربنای آن است؟ زیرا رسیدن به آن چیز زیربنایی همان چیزی است که به آن برای ما نیز معنا می‌دهد. می‌بینید، بگذارید کمی آن را گسترش دهم.

به فرهنگ ما فکر کنید. آیا می‌دانستید که در هر گردهمایی مردمی مانند کلیسا، احتمالاً حداقل یک نفر از هر چهار زن در آن کلیسا مورد آزار و اذیت قرار گرفته است؟ اکنون، و بارها توسط یک شخصیت والدین، یک پدر یا ناپدری. حال، ممکن است وسوسه شویم که بگوییم، کسی مانند او ممکن است بگوید، می‌دانید، من نمی‌توانم خدا را به عنوان پدرم در نظر بگیرم.

متأسفم. نمی‌خواهم این را بشنوم. و من نظرات مشاورانی را خوانده‌ام که گفته‌اند این کار سختی است.

آنها باید از آن عبور کنند. این چیزی است که کتاب مقدس می‌گوید. خدا پدر شماست.

باید با آن زندگی کنی. وگرنه خدا یک پادشاه است. و این هم یک شخصیت پدرگونه دیگر، یک شخصیت اقتدارگونه است.

خدا قاضی است. و آنها فقط، آنها نمی‌خواهند هیچ کاری با آن داشته باشند. چه می‌شد اگر به جای آن می‌گفتیم، بسیار خوب، خدا به عنوان یک پدر تنها یک پنجره به سوی خداست؟

این فقط یک استعاره است. این یک عبارت تحت‌اللفظی نیست. خدا یک پدر واقعی مانند پدر فیزیکی شما نیست.

نه، اون یه پنجره‌ست که به ما تصویری از بعضی جنبه‌های وجود خدا میده. این چطوره؟ خدا یه جای امنه خب، اونایی که به یه جای امن نیاز دارن، یه سری آدم‌ها هستن که خیلی بیشتر از اینکه به یه پدر نیاز داشته باشن، به یه جای امن نیاز دارن.

و ممکن است همینطور که آنها خدا را به عنوان مکانی که می‌توانند به آنجا بروند و در امنیت باشند بشناسند، روزی نیز به آن مکان، به جایگاهی برسند که بتوانند بگویند خدا پدر یا پادشاه یا پروردگار یا داور آنها نیز هست. زیرا کتاب مقدس از تصاویری مانند این‌ها استفاده می‌کند تا به ما در درک آنچه نمی‌توانیم، بفهمیم کمک کند. اگر به این فکر کنید، استعاره مانند یک پنجره است، اما برخلاف یک پنجره معمولی نمی‌توانید به سمت آن بروید و سرتان را از آن عبور دهید و به تمام اتاق نگاه کنید.

شما فقط می‌توانید از یک موقعیت از طریق یک شکاف باریک به داخل نگاه کنید. و از طریق آن شکاف، باریک، فقط نمای بسیار محدودی از اتاق را می‌بینید. خب، بعضی از اتاق‌ها پنج یا شش پنجره دارند بنابراین می‌توانید برش‌هایی از اتاق را در همه جا ببینید، اما هرگز نمی‌توانید کل اتاق را ببینید.

حتی اگر همه آنها را جمع کنید، کل اتاق را نمی‌بینید. و به این فکر کنید، خدا یک اتاق بی‌نهایت است بنابراین، تمام استعاره‌های موجود در کتاب مقدس، اگر از پیدایش تا مکاشفه را بخوانید و هر استعاره‌ای را برای خدا بنویسید، حتی شروع به تمام کردن امکانات استعاری برای اینکه خداوند کیست، نخواهید کرد.

و مزمورنویس از کاوش در این موضوع لذت می‌برد. بنابراین، آنها فقط قرار نیست در مورد خدا به عنوان قاضی صحبت کنند. مزمور ۹۸، من قبلاً در سخنرانی اول گفتم که شادی جهان بر این اساس است.

کل نکته‌ی مزمور ۹۸ چیست؟ اینکه خدا به عنوان داور می‌آید. او قرار است جهان را داوری کند. پس چه اتفاقی می‌افتد؟ خلقت با تشویق، پرستش و سرودخوانی پاسخ می‌دهد.

و ما فراخوانده شده‌ایم که با پرستش و سرودخوانی پاسخ دهیم. به خاطر کاری که خدا انجام داده است. بله، آیات یک تا سه مزمور ۹۸، اما به خاطر کاری که خدا قرار است به عنوان داور انجام دهد. شما می‌گویید، یک لحظه صبر کنید، اما این تمام کاری نیست که خدا قرار است انجام دهد.

او همچنین قرار است یک ناجی باشد. درست است. او قرار است یک ناجی باشد.

او قرار است یک نجات‌دهنده باشد. او قرار است هر چیزی باشد که کتاب مقدس درباره‌اش می‌گوید و خیلی بیشتر از آن، فراتر از وحشی‌ترین رویاهای ما. اما این یک چیز است که او خواهد بود، چیزی که الان هست، چیزی که خواهد بود، همانطور که او همچنین یک مکان امن است.

و بنابراین، چون این درست است، داوود می‌تواند با انواع مکان‌های امنی که می‌شناسد بازی کند. و می‌تواند همه آنها را در این، تقریباً در این، در این سمفونی امنیت فهرست کند. و هدف او، بخشی از هدف او این است که ما را با این ایده که خدا از هر چیزی، هر چیزی، هر چیزی که بتوانید تصور کنید امن‌تر است، غرق کند.

خب، می‌توانیم در موردش فکر کنیم، استعاره‌های زیادی وجود دارد که فقط مربوط به خدا نیستند. منظورم این است که استعاره‌های زیادی در مورد انسان‌ها وجود دارد. ما خاک هستیم، ما گیاه هستیم

به تمام آیاتی مانند زمزمور ۹۰ فکر کنید، جایی که او می‌گوید، زمزمور موسی می‌گوید که، آنها مانند علفی هستند که از نو جوانه می‌زند. صبح شکوفا می‌شود و از نو جوانه می‌زند. نزدیک غروب پژمرده و خشک می‌شود.

آدم‌ها گیاه هستند. این هم یک استعاره‌ی دیگر است. خدا جای امنی است

آدم‌ها گیاه هستند. آدم‌ها چیزهای دیگری هم هستند. اما آدم‌ها گیاه هستند

و می‌دانید در مورد گیاهان چه چیزی صادق است؟ گیاهان رشد می‌کنند، میوه می‌دهند، دیگر میوه نمی‌دهند می‌میرند، می‌پوسند. هی، شبیه یک آدم به نظر می‌رسد، اینطور نیست؟ در واقع، وقتی او در مورد تصویر آدم‌ها به عنوان گیاه، به عنوان علفی که صبح رشد می‌کند و عصر پژمرده می‌شود صحبت می‌کند، در واقع دو استعاره اساسی و بنیادی مختلف را با هم ترکیب می‌کند. یکی اینکه زندگی یک روز است، از طلوع تا غروب خورشید، همین است که به دست می‌آید.

و انسان‌ها هم مثل گیاه هستند. حالا می‌توانیم در مورد انواع گیاهانی در اسرائیل صحبت کنیم که بعد از یک سیل ناگهانی رشد می‌کنند، خیلی سریع رشد می‌کنند و جوانه می‌زنند. و ظرف یک یا دو هفته، کاملاً از بین می‌روند.

شما حتی متوجه نمی‌شوید که آنها آنجا بوده‌اند. آنها رشد می‌کنند، شکوفه می‌دهند، گرده افشانی می‌کنند، می‌میرند. خب، بله، این چیزی است که او در مورد آن صحبت می‌کند.

روز استعاره‌ای است، اما خود روز استعاره‌ای از زندگی نیز هست. پس به این فکر کنید. اگر زندگی یک روز است و در پایان روز به خواب می‌رویم، پس شاید مرگ خواب باشد.

بنابراین، وقتی کتاب مقدس از مرگ به عنوان خواب صحبت می‌کند، عیسی در یوحنا ۱۱ از ایلعازر صحبت می‌کند، یا پولس در اول قرنتیان ۱۵ از رستاخیز می‌گوید، آنها سعی ندارند اثرات مرگ را کمرنگ کنند. این همان چیزی است که مرگ است تا ببینیم مرگ چیست. ما نمی‌توانیم آن را توصیف کنیم.

ما نمی‌دانیم چیست. تنها چیزی که می‌دانیم این است که چه چیزی نیست. این زندگی نیست، درست است؟ زندگی متوقف می‌شود، شما مرده‌اید.

خب. حالا چی؟ خب، ما نمی‌تونیم چیز بیشتری در موردش بگیم. بنابراین، استعاره مرگ به عنوان خواب به ما یه راهنما می‌ده، یه تجربه‌ای که می‌تونیم به چیزی که نمی‌تونیم تجربه کنیم ربطش بدیم.

خب، متوجه هستید که من اینجا از نظر الهیاتی صحبت نمی‌کنم. پس اگر زندگی یک روز است و ببخشید که انگشت اشاره‌ام را به سمت شما می‌گیرم، اگر زندگی یک روز است و اگر مرگ خواب است، وقتی شب به خواب می‌رویم، من و شما انتظار داریم صبح روز بعد بیدار شویم و صبح روز بعد، بیدار شدن، رستاخیز است. این یک روز جدید است.

و در واقع، ما از مکاشفه متوجه می‌شویم که این نوع جدیدی از روز است که دیگر شبی وجود نخواهد داشت. بنابراین، کمی از اطلاعات عمومی تاریخ کلیسا. یونانیان مردگان خود را در نکرپولیس، شهرهای مردگان، نکروس مردگان، شهر پائولوس، شهرهای مردگان دفن می‌کردند.

مسیحیان شروع به دفن مردگان خود کردند. یکی از پدران اولیه کلیسا، که من هرگز نتوانسته‌ام این نقل قول یا این توصیف را پیدا کنم، گفته است: مسیحیان مردگان خود را در نکروپولیس دفن نمی‌کنند. مسیحیان مردگان خود را در گورستان‌ها، یعنی پادگان‌ها، دفن می‌کنند، زیرا مسیحیان سربازانی هستند که صرفاً در انتظار شیپور ژنرال خود، خود خداوند، می‌خوابند تا آنها را به نبرد فرا بخواند.

و به همین دلیل است که مسیحیان در گورستان‌ها دفن می‌شوند، همان کلمه‌ای که از یونانی گرفته شده است، نه در نکروپولیس. شما استعاره زندگی را به عنوان یک روز می‌بینید، مرگ خواب است، مانند حفاری بزرگ در بوستون، تونلی که زیر شهر است، که وقتی تمام شود، هیچ کس هرگز نمی‌داند که آنجاست و روی سطح راه می‌رود. مانند پایه غول پیکر یک آسمان خراش عظیم است که کاملاً نامرئی است، اما بدون آن، آسمان خراش فرو می‌ریزد.

تمام کتاب مقدس پر از این موارد است. باور کنید، می‌توانم ساعت‌ها و روزها در مورد آنها صحبت کنم، اما می‌خواهم ادامه دهم. می‌خواهم نگاهی اجمالی به مزمور ۱ ببندازم. می‌دانم که مزمور ۱ مزمور بسیار آشنایی است و من فقط می‌توانم به چند نکته اشاره کنم، اما می‌خواهم به شما نشان دهم که وقتی این متن را با دقت بررسی می‌کنیم، برخی از این موارد چگونه به نظر می‌رسند.

مزمور ۱ با جمله‌ی بسیار معروفی شروع می‌شود: «خوشا به حال کسی که در مشورت شیرین گام برنمی‌دارد. در مجلس استهزاکنندگان نمی‌ایستد، یا در مجلس تمسخرکنندگان نمی‌نشیند.» بگذارید این را پیشنهاد کنم. این سه جمله در انگلیسی و عبری به طور موازی هستند.

کمی تضاد معنایی وجود دارد، اما اساساً آنها موازی هستند. همه آنها از یک شکل فعل استفاده می‌کنند، در واقع، افعال متفاوتی دارند. و فکر می‌کنم در این مورد، وقتی به استعاره‌ای که در آیه اول وجود دارد فکر می‌کنیم، در واقع یک اشتباه ترجمه جزئی وجود دارد.

«در سطر سوم اسمی وجود دارد که معمولاً به «صندلی» ترجمه می‌شود. این اسم «موشاو» از فعل «یاشاو» می‌آید که اغلب به معنای نشستن است. اما نکته جالب در مورد این اسم این است که فقط یک یا دو بار به معنای «صندلی» صندلی «آمده است».

تقریباً هر بار که در کتاب مقدس آمده است، به معنای مکانی است که مردم در آن زندگی می‌کنند. و معمولاً ترجمه می‌شود، می‌تواند به معنای ساکن sit به عنوان مسکن یا خانه ترجمه می‌شود. و فعلی که به عنوان شدن یا مستقر شدن یا سکونت کردن نیز باشد.

آروم باش. خب، توی بیت اول چی داره می‌گه؟ شاید منظورش این باشه. شاید استعاره این باشه که زندگی یه سفر و جایی که به اونجا میرسی بستگی به این داره که از کجا شروع کردی.

خب، چطور سفرتان را شروع می‌کنید؟ اگر قرار باشد فردا به جایی سفر کنید که تا به حال نرفته‌اید، معمولاً این کار را با این انجام می‌دهید که، خب، فکر می‌کنم امروز به گوگل می‌روید و یک نقشه آنلاین پیدا می‌کنید اما ما معمولاً این کار را با جستجوی نقشه‌ها یا پرسیدن از مردم انجام می‌دهیم، آیا تا به حال به اسکرانتون یا هر جای دیگری که ممکن است باشد، رفته‌اید؟ و بهترین راه برای رسیدن به آنجا چیست؟ خب، ببینید این شخص از کجا شروع می‌کند یا نمی‌کند. او با رفتن به سراغ شروران و درخواست نصیحت از آنها شروع نمی‌کند. نصیحت یعنی همین.

او از آنجا شروع نمی‌کند. و چون سفرش را با چنین اندرزی آغاز نمی‌کند، در نهایت در مسیر گناهکاری که گناهکاران می‌روند، حرکت نمی‌کند. و وقتی به جایی می‌رسد که قرار است در آن ساکن شود، در مکانی ساکن نمی‌شود که محل سکونت مسخره‌کنندگان باشد.

حالا ممکن است پرسید، آیا این واقعاً اینقدر مهم است؟ منظورم این است که تفاوت بین آرام گرفتن و نشستن چیست؟ خوب، من فکر می‌کنم نشستن نکته‌ی استعاره را از بین می‌برد و استعاره را کند می‌کند. و در عوض، استعاره‌ی «زندگی یک سفر است» به ما یادآوری می‌کند که ما در یک سفر هستیم. می‌دانید، دلیل استعاره‌ی بنیادی مانند «زندگی یک سفر است» این است که من و شما نمی‌توانیم زندگی، زندگی‌هایمان را تصور کنیم.

ما می‌توانیم به رویدادها فکر کنیم. می‌توانیم به امیدها و آرزوها و ناامیدی‌ها فکر کنیم. شاید بتوانیم به دستاوردها فکر کنیم، اما واقعاً نمی‌توانیم زندگی خود را به عنوان یک شیء تصور کنیم.

زندگی من، زندگی تو. بنابراین در عوض، ما در مورد زندگی به عنوان یک سفر صحبت می‌کنیم. ما همیشه از آن استفاده می‌کنیم.

ما می‌گوییم، اوه، او واقعاً از مسیر منحرف شد یا آن شغل بن‌بست بود. یا او فقط به یک مانع در مسیرش برخورد کرد. یا امیدوارید به کجا برسید؟ هدف‌تان چیست؟ چگونه می‌خواهید به آنجا برسید؟ این ایده که زندگی یک سفر است، آنقدر در طرز فکر ما اساسی است که حتی متوجه نمی‌شویم که این یک استعاره است.

در واقع، اغلب اوقات، اگر کتابی در مورد شعر می‌خوانید، که من اکیداً توصیه می‌کنم، ایده خواندن چیزی که به ما کمک می‌کند شعرها را بهتر بخوانیم را به شدت توصیه می‌کنند. اما اگر کتابی در مورد شعر بخوانید، آنها در مورد استعاره‌های مرده صحبت می‌کنند. اما در واقع، استعاره‌ها نمرده‌اند.

این استعاره آنقدر زیاد استفاده می‌شود که دیگر حتی متوجه نمی‌شویم که فقط یک استعاره است. یعنی نمرده است. فقط غرق شده است.

و هر چه بی‌روح‌تر به نظر برسد، برای نحوه تفکر ما اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. تا اینکه ابتدایی‌ترین آنها به استعاره‌هایی تبدیل می‌شوند که ما حتی از استفاده از آنها آگاه نیستیم. و فکر می‌کنم این همان چیزی است که در بیت اول اتفاق می‌افتد.

و دلیل اینکه فکر می‌کنم این است که اگر به آیه ششم نگاه کنید، آیه ششم به این شکل تمام می‌شود، یا شعر به این شکل تمام می‌شود، زیرا یهوه راه درستکاران را می‌داند، اما راه شیران هلاک می‌شود یا در حال هلاک شدن است یا هلاک خواهد شد. او درباره یک مسیر زندگی صحبت می‌کند. او فقط درباره یک شیوه زندگی صحبت نمی‌کند، بلکه درباره مسیر واقعی است که ما در آن قدم می‌گذاریم.

و بنابراین استعاره در ابتدا، در انتها، استعاره در ابتدا را منعکس می‌کند. این یک شمول است، درست مانند آنچه در مزمور ۱۱۳ دیدیم، اما از نوعی بسیار متفاوت، اینطور نیست؟ کلمات یکسان نیستند. فقط همان تصویر هستند.

این همان استعاره بنیادی است. اما بعد او در مزمور ۱ کار بسیار جالبی انجام می‌دهد. او تغییر می‌کند، آنچه انجام می‌دهد را تغییر می‌دهد. حالا، من می‌خواهم کمی از چیزهای عبری را اینجا با هم ترکیب کنم.

ببخشید. این یه جورایی روال کاره. یعنی اگه عبری بلد نباشی نمی‌تونی مزامیر رو بفهمی؟ خب، می‌تونی بفهمیشون، اما قول می‌دم به اندازه‌ی من ازشون قدردانی نمی‌کنی.

پس، هنوز زنده‌ای. وقت برای درس خواندن هست. و اگر فکر می‌کنی از پشش برنمی‌آیی، کلی بچه‌های کوچولوی سه چهار ساله توی اورشلیم هستند که عبری را روان صحبت می‌کنند.

اگر آنها می‌توانند این کار را در سه و چهار سالگی انجام دهند، شما هم می‌توانید در بزرگسالی انجامش دهید. می‌دانم که این حرف الکی هوشمندانه‌ای است. ببخشید.

آیه دوم می‌گوید، اما خوشی او در شریعت خداوند است و شب و روز در شریعت او تفکر می‌کند. حال، نکته قابل توجه اینجاست که او از کاری که آن شخص انجام نمی‌دهد به کاری که آن شخص انجام می‌دهد روی می‌آورد. و او این کار را به دو روش مختلف انجام می‌دهد.

بین آیات اول و دوم جدایی وجود دارد که در واقع به سه روش مختلف رخ می‌دهد. یک روش فقط محتوای کلمات است، چیزی که می‌توانیم آن را ارزش معنایی آنها بنامیم. اگر به دنبال کلمات در فرهنگ لغت باشید، تفاوت بین شیران، گناهکاران و تمسخرکنندگان در شریعت خداوند، تفاوت بزرگی در آنجا وجود دارد.

یا چیزی شبیه به آن را در ترجمه انگلیسی خود می‌بینید، هیچ was یا is خب، در زبان عبری، اغلب وقتی فعل از آیه دوم صادق است. بنابراین، ما سه بند در آیه A فعلی در آنجا وجود ندارد. و این در اینجا در سطر اول با افعال یکسان داریم و در آیه دوم هیچ فعلی وجود ندارد.

این باید بگوید، وای، یک تغییری وجود دارد. یادتان باشد که ما در مورد ناپیوستگی صحبت کردیم، یک وقفه را در نیمه دوم بیت دوم می‌بینیم، این یک صرف متفاوت از فعل delights وجود دارد. و بعد وقتی فعل است.

این یک نوع متفاوت از شکل متفاوت فعل است. بنابراین بیت دوم هم از نظر گرامری و هم از نظر محتوا متمایز است. حالا ممکن است فکر کنید، خب، من چطور قرار است این را به انگلیسی بدانم؟ حق با شماست، شما نمی‌توانید همه آن را به انگلیسی بدانید.

بعضی از این چیزها قابل مشاهده هستند، بعضی نامرئی، و بعضی از آنها به ترجمه‌ای که به آن نگاه می‌کنید بستگی دارند. ترجمه‌های مختلف نکات متفاوتی را مطرح می‌کنند. بنابراین او به ما می‌گوید کاری که این شخص انجام می‌دهد مدیتیشن یا زمزمه یا تکرار یا زمزمه کردن یا چیزی شبیه به این است.

ترجمه شده این است که «meditate» باز هم ترجمه کلمه جالبی است. اما به نظر می‌رسد دلیل اینکه به به نظر می‌رسد ایده گفتن چیزی به خود یا زیر لب گفتن چیزی را دارد. اما بعد به آیه سوم می‌رسیم.

و آیه سوم نتیجه آیات اول و دوم را به ما می‌گوید. و این کار را به شیوه‌ای بسیار جالب و با استفاده از یک استعاره انجام می‌دهد. و استعاره اساسی در اینجا این است که انسان‌ها گیاه هستند.

فقط این بار، او فقط به ما علف نمی‌گوید، او می‌گوید که آن شخص یک درخت است. و او فقط یک درخت نیست. و دوباره، در اینجا ترجمه‌ای از آن آمده است.

در این ترجمه آمده است که شما مانند درختی خواهید بود که محکم در کنار نهرهای آب کاشته شده است. نکته جالب این است که فعلی که به صورت محکم کاشته شده ترجمه شده است، فقط چند بار در کتاب مقدس آمده است.

تقریباً هر بار به برداشتن تکه‌ای از یک گیاه، جابه‌جایی آن و کاشتن آن در جایی دیگر یا چیزی که ما پیوند زدن می‌نامیم اشاره دارد. این به معنای جابه‌جایی عمده یک درخت از مکانی به مکان دیگر است تا رشد کند یا ممکن است، streams، نکته جالب دوم در مورد این جمله، این بند، این است که کلمه ترجمه شده یا خندق ترجمه می‌شود canal یا چیزی شبیه به آن داشته باشید، کلمه‌ای است که معمولاً channels

این نهری است که برای آبیاری استفاده می‌شود. یعنی نهر طبیعی نیست. جویبار یا نهر یا چیزی شبیه به آن نیست.

در واقع تعداد زیادی از آنها در اسرائیل وجود ندارد. این یک گودال عمداً حفر شده است که در جایی که هست قرار داده شده، در جایی که هست ساخته شده است تا گیاهان را آبیاری کند. خب، این چیزی را نشان می‌دهد.

و بعد او ادامه می‌دهد، باید بگویم، ادامه می‌دهد، میوه‌اش را در فصلش می‌دهد، برگش پژمرده نمی‌شود بنابراین او با گفتن درباره این درخت، استعاره را گسترش می‌دهد. خب، چرا میوه‌اش را در فصلش می‌دهد؟ چون از آن مراقبت می‌شود.

ببینید، متوجه این نکته می‌شوید. کسی که این کارها را انجام نمی‌دهد، مسیر زندگی اشتباهی را که در آیه اول آمده است، طی نمی‌کند، بلکه کسی که در تعلیمات آیه دوم در شریعت یهوه تأمل می‌کند، به مکانی که برای آن آماده شده است، منتقل شده است تا رشد کند و از تغییرات و دگرگونی‌های آب و هوا در امان باشد. در واقع، وقتی آنجا باشد، در زمان مناسب میوه می‌دهد و برگ‌هایش پژمرده نمی‌شوند.

خب، یه کم هم مسئله فرهنگی. حداقل تو آمریکای شمالی، درختای سیب هر پاییز برگ‌هاشون رو از دست می‌دن. درختای هلو و فکر کنم نارنگی و چیزهایی مثل اون هم همینطور.

اما اگر منظورتان انواع دیگری از درختان است، مانند برخی از درختان مرکبات که در مناطق گرمسیری یا مناطق گرمسیری‌تر رشد می‌کنند، یا اگر منظورتان بیشتر درختان میوه کنعان، اسرائیل و فلسطین است، آنها در تمام طول سال سبز می‌مانند. برگ‌هایشان نمی‌ریزد. بنابراین، وقتی می‌گویند برگ آن پژمرده نمی‌شود، به این معنی نیست که زمستان هرگز نمی‌آید.

یعنی به اندازه کافی آب دارد که پژمرده نشود. اگر برگ‌هایش پژمرده شوند، درخت می‌میرد. در این فرهنگ، این کلمه همین معنی را می‌دهد.

بنابراین، گفتن اینکه برگش پژمرده نمی‌شود به این معنی است که درخت نخواهد مرد زیرا برایش مقدر شده است. بنابراین، عمل مراقبه بر آنچه خداوند گفته است، مانند این است که یک شخص را به مکانی که برای زندگی او ساخته شده است، منتقل کنیم. ضمناً، یک استعاره اساسی دیگر نیز در زیر آن وجود دارد و آن این است که خداوند باغبان است.

این هم همه جا هست، درسته؟ اسرائیل یه تاک هست، کتاب حزقیال رو بخون. چند بار خداوند یه تاک می‌کاره و یه تیکه از درخت سرو رو می‌کاره؟ آیا اصلاً آشنا به نظر می‌رسه که عیسی در مورد خودش به عنوان تاک صحبت می‌کنه و پدر قراره چیکار کنه؟ هر شاخه‌ای در من که میوه نمیده... بنابراین، این

تصویر دقیقاً زیربنای همه چیزه. می‌بینی، این چیزیه که من در مورد فکر کردن به استعاره‌های بنیادی به جای استعاره‌های خاص واقعاً هیجان‌انگیز یافتم.

چون استعاره‌ی بنیادی ناگهان به شما اجازه می‌دهد راهی در کل کتاب مقدس ببینید و نشان دهید که چگونه تمام این چیزهایی که شما به طور غریزی احساس می‌کنید، به نوعی به هم مرتبط هستند، به هم مرتبطند. به هم مرتبطند. آنها توسط این بنیادی که در زیر آن قرار دارد به هم مرتبط هستند و حتی صحبت کردن به آن روش‌ها را ممکن می‌سازد.

و اتفاقاً، اتفاقاً، یک استعاره بنیادی عمیق‌تر هم در مورد خدا به عنوان باغبان وجود دارد، و آن این است که خدا یک شخص است زیرا باغبان‌ها هم انسان هستند، درست است؟ بنابراین، و این در انواع نقش‌های دیگر نیز نقش دارد. خدا پادشاه است، خدا قاضی است، خدا حاکم است، خدا جنگجو است، خدا انواع و اقسام چیزها است. خوب، بیایید کمی در مزمور ۱ جلوتر برویم. در آیه ۳، این را می‌گویید، در هر کاری که انجام می‌دهد، موفق می‌شود.

حالا، من قصد ندارم برای لحظه‌ای در مورد الهیات آن بحث کنم یا صحبت کنم، زیرا در حال حاضر واقعاً هدف این نیست. متوجه شده‌اید که در تمام این سخنرانی‌ها، من واقعاً در مورد تلاش برای درک مزمور قبل از تلاش برای الهیات یا به کارگیری آن صحبت می‌کنم. اگر الهیات ما و اگر کاربرد ما از درک همدلانه متن و در شعر ناشی نشود، واقعاً یک لذت خودآگاه، فکر می‌کنم، در خود متن، حتی نحوه بیان مطالب، یک قدردانی است.

فکر می‌کنم ما مستعدیم که اشتباه به کار ببریم و دچار سوءتفاهم شویم، چون واقعاً با آنچه می‌گویید دست و پنجه نرم نکرده‌ایم. ما تا حدودی برداشت خود را از آن گرفته‌ایم. بیایید به عمل متعادل‌سازی تی. اس. الیوت برگردیم.

اما اینجا در آیه ۳، خیلی جالب است، زبان عبری کلی راه برای ساختن فعل دارد. نمی‌دانم چطور سریع توضیح بدهم، اما در انگلیسی از افعال کمکی استفاده می‌کنیم. بنابراین، می‌توانیم بگوییم، جان توپ را به سمت بیل انداخت، یا توپ توسط جان به سمت بیل پرتاب شد.

را می‌گیریم و شکلی از آن را to be یا ma فعل. was throwed. خوب، ما می‌خواهیم چیزی را مجهول کنیم، مثلاً. قبل از فعل دیگر قرار می‌دهیم. این خیلی خام است، اما ایده‌اش همین است.

عبری این کار را نمی‌کند. در عوض، آنها مصوت‌ها را کمی تغییر می‌دهند. ما این کار را کمی در انگلیسی انجام می‌دهیم.

ما مصوت را تغییر می‌دهیم، اما این کار swam در مقابل swim یا ran در مقابل run بنابراین، ما می‌گوییم. را برای تغییر زمان فعل انجام می‌دهیم. زبان عبری این کار را می‌کند، و این بسیار ناعادلانه است.

بنابراین، اگر عبری بلد باشید، می‌دانید که من تقلب می‌کنم. اما عبری این کار را با تغییر مصوت انجام می‌دهد. عبری با تغییر مصوت‌ها و اضافه کردن حروف در جلو و عقب فعل، عملکرد آن را تغییر می‌دهد.

خب، همه افعال در مزمور ۱ به جز یکی، یکسان هستند، چیزی که ما آن را ریشه می‌نامیم. یعنی، الگوی اولیه مصوت‌های آنها یکسان است. استثنا این فعل در انتهای آیه ۳ است. دلیل و نام آن واقعاً مهم نیست.

نکته این است که ما یک فعل داریم که به دلیل شکل ظاهری اش از بقیه متمایز است. و آن فعل اتفاقاً در انتهای بخش اول مزمور آمده است که این مرد متبرک را توصیف می‌کند. این نوع دیگری از ناپیوستگی است که، اعتراف می‌کنم، در انگلیسی نامرئی است، اما در عبری بسیار آشکار است.

این گسست به ما نشان می‌دهد که گسست بین آیات ۳ و ۴، آنچه ما از آیات ۳ و ۴ می‌دانیم، عمدی و آگاهانه است. در واقع این گسست در تار و پود دستور زبان مزمور، یعنی خود شعر، ریشه دارد. خوب سپس شاعر ادامه می‌دهد و دوباره با اشاره به شیران به عنوان کاه، نوع دیگری از گیاه، چیزی که شما به آن اهمیتی نمی‌دهید، این ایده را مطرح می‌کند که مردم مانند گیاه هستند.

دلت می‌خواهد باد آن را دور کند. نمی‌خواهی روی تو بنشیند چون چسبناک و خارش‌آور است. اگر تا به حال پشت یک کمباین گندم ایستاده باشی، دقیقاً می‌دانی چه حسی دارد.

و سپس می‌گوید، شیران در داوری و گناهکاران در جمع صالحان نخواهند ایستاد. و اینجا می‌بینید، ما باید کمی حدس بزنیم. ما واقعاً نمی‌دانیم.

آیا این به این معنی است که آیا او از کلمه ایستادن استفاده می‌کند؟ آیا واقعاً منظورش ایستادن است؟ آیا این بدان معناست که اگر شما بی‌گناه هستید، در دادگاه ایستاده‌اید؟ اما حداقل چیزی که او می‌گوید این است که اکنون استعاره‌ها را تغییر می‌دهد تا بگوید قاضی وجود دارد، شاید خدا قاضی باشد، و شاید مردم، متهم باشند. و سپس در پایان، همانطور که گفتم، به این تصویر برمی‌گردیم، خداوند راه صالحان را می‌داند، اما راه شیران هلاک می‌شود. و دوباره، در زبان عبری، این آیه یکی دیگر از آن کلمات قصار است.

می‌گوید، زیرا او خداوند را می‌شناسد، راه پارسایان، راه شیران نابود می‌شود. بنابراین فعل، فعل، و در واقع آنچه بسیار جالب است، این تقریباً غیرقابل بیان است. فعلی که او در ابتدای آیه شش استفاده می‌کند، یک *oe*، فعل کمکی است که به این شکل تلفظ می‌شود.

فعلی که او در انتها استفاده می‌کند فعلی است که *oe . Yodea*، خیلی خوب، اینها مصوت‌ها هستند همان مصوت‌ها، البته اسم مفعول نیست، *tofade* می‌گوید.

پس چرا او از وجه وصفی استفاده می‌کند؟ در واقع، این تنها وجه وصفی دومی است که او در کل مزمور استفاده کرده است. در واقع، این تنها وجه وصفی خبری است، تنها وجه وصفی که به عنوان فعل در کل مزمور استفاده شده است. چرا او در اینجا به جای یک فعل ناقص یا چیز دیگری که می‌توانست استفاده کند و در آیه آخر استفاده می‌کند، از وجه وصفی استفاده می‌کند؟ آیا تفاوتی بین نحوه دانستن خدا و فنا شدن وجود دارد؟ یا اینکه او می‌خواست صدا یکسان باشد؟ من باید واقع بین باشم، من اینجا روی زمین لرزان هستم زیرا، می‌دانید، مصوت‌ها خیلی دیرتر اضافه می‌شوند.

اما حداقل باید در موردش فکر کنیم. خیلی با دقت چیده شده. فکر می‌کنم باید بگیم که یه هدفی پشتش هست.

خب، بگذارید صحبت‌م را تمام کنم. حدود دو دقیقه وقت دارم. بگذارید با این جمله صحبت‌م را تمام کنم.

قصید داشتیم، فکر می‌کردم کمی بیشتر وقت دارم، اما قصد داشتم شعری برای شما بخوانم و بعد به شما بگویم که سه سال در مورد این شعر فکر کردم تا اینکه شروع به فهمیدنش کردم. قرار نیست آن را برای شما بخوانم. آن شعر از ویلیام باتلر ییتس بود.

چند شعر دیگر از جرارد منلی هاپکینز، یکی دیگر از شاعران مسیحی شگفت‌انگیز قرن نوزدهم، وجود دارد که بارها و بارها خوانده‌ام تا سعی کنم آنها را بفهمم. در اینجا یک سوال مطرح می‌شود. نقش صبر در درک کتاب مقدس چیست؟ حضور شعر می‌گوید، آرام باش، فکر کن، تأمل کن، تصور کن.

خدا از این طریق با ما ارتباط برقرار می‌کند، زیرا اولاً می‌داند که این فقط راه بهتری برای بیان برخی ایده‌ها است. ثانیاً، این راه بهتری برای ارتباط با برخی افراد است. اما او همچنین می‌داند که ارتباط برقرار کردن به این روش به نفع ماست.

اینکه ما را مجبور می‌کند زمانی را صرف فکر کردن کنیم. یعنی، در درازمدت، ممکن است بگویید، خب، من نمی‌توانم همه این چیزهایی که درباره‌شان صحبت کردی، موازی‌سازی، ساختارها و ژانر را به خاطر بیاورم. اصلاً نمی‌توانم.

باشه. نگران هیچ کدومش نباش. فقط این کار رو بکن.

شعر را روی یک برگه کاغذ بنویسید و بین هر سطر یک خط خالی بگذارید و سپس فقط به آن نگاه کنید و هر روز، دو یا سه بار در روز به مدت یک ماه آن را با صدای بلند بخوانید. اگر حوصله ندارید، این یک هفته می‌شود. و سپس شروع به یادداشت‌برداری کنید.

هر بار که می‌گویید، اوه، این کلمه شبیه آن کلمه به نظر می‌رسد، از مداد رنگی استفاده کنید، شروع به کشیدن خطوط کنید و شروع به دیدن ارتباطات کنید. و چیزی که اتفاق می‌افتد این است که خواهید دید زیبایی متن، زیبایی پیام آن نیز هست. این نعمت، نعمت بزرگ داشتن امتیاز خواندن و مطالعه و تلاش برای درک کلام خداست.

متشکرم. این شعری است که من، حدود سه سال، گهگاه آن را خواندم تا بالاخره شروع به فهمیدنش کردم. و در واقع فقط آن موقع بود که آن را حفظ کردم، دیگر آن را در خاطر ندارم.

ظهور دوباره مسیح اثر ویلیام باتلر ییتس. شاهین در چرخاب در حال گسترش، مدام می‌چرخد و می‌چرخد، اما صدای شاهین‌بان را نمی‌شنود. همه چیز از هم می‌پاشد.

مرکز نمی‌تواند پابرجا بماند. هرج و مرج محض بر جهان حاکم شده است. موج خونین رها شده و در همه جا مراسم معصومیت غرق شده است.

بهترین‌ها فاقد هرگونه عزم و اراده‌ای هستند در حالی که بدترین‌ها سرشار از شور و اشتیاق شدیدند. مطمئناً نوعی وحی در راه است. مطمئناً ظهور دوم نزدیک است.

ظهور دوباره. به سختی این کلمات را ادا می‌کنم که تصویری عظیم از روح جهان، دیدگام را آزار می‌دهد. جایی در شن‌های صحرا، شکلی با بدن شیر و سر انسان، نگاهی تهی و بی‌رحم در حالی که خورشید ران‌های کند خود را تکان می‌دهد، در حالی که همه جا سایه‌های واقعی پرندگان خشمگین صحراست.

تاریکی دوباره فرو می‌ریزد. اما اکنون می‌دانم که بیست قرن خواب سنگی، گهواره‌ای تکان‌دهنده را به کابوس تبدیل کرده است. و چه جانور خشنی، که بالاخره زمانش فرا رسیده، برای زاده شدن به سمت بیت‌لحم خم می‌شود. ویلیام باتلر ییتس.